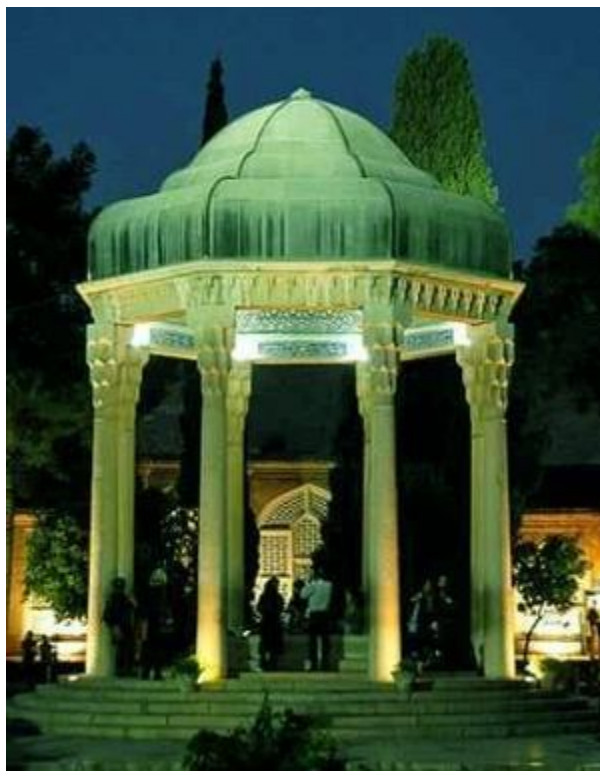


جدال فلسفه و عشق در اشعار حافظ



نویسنده : علی معرف

عقلا نقطه پرگار وجودند ولی

عشق داند که در این دایره سرگردانند

حافظ

فهرست.....شماره صفحه

مقدمه.....ص 3

اشتباه فلسفه.....ص 4

فلسفه در اشعار حافظ.....ص 5

خاموشی.....ص 8

عشق و زنده دلی.....ص 9

دعا.....ص 9

درمان.....ص 10

تسلیم.....ص 10

مقدمه:

حافظ، مولوی، سعدی و فردوسی چهار سخنگوی وجدان ایران زمین هستند و اشعار اینان هسته مرکزی فرهنگ و هنر ایران زمین را تشکیل می دهد.....

حافظ، حافظه ماست و اشعارش سبب ساز آرامش و سکوت درونی انسان.....

حافظ در اشعارش عشق را به تصویر می کشد و عشق را برتر از عقل می بیند.....

آن جا که می گوید:

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کم جو

که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را

(از عشق سخن بگو و دنبال مسائل فلسفی نباش که فلسفیون و عقلا نمی توانند معماهای فلسفی را حل کنند.)

حافظ جان مایه فرهنگ ایران است و هنرمندی است که بر قلب انسان عشق را تصویر می کند.....

نثر حافظ ساده و روان است و محتاج تفسیر چندانی نیست و این امر سبب فهم آسان آثار اوست .

مطالعه اشعار حافظ سبب ایجاد آرامش در وجود انسان است .

حافظ براستی پدیده های آفرینش را به زیبایی تصویر می کند و می گوید:

وندرآن برگ و نوا خوش ناله های زار داشت

بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت

گفت ما را جلوه معشوق در این کار داشت

گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست

یا در مورد شادی واقعی می گوید :

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد

بمی بفروش دلخ ما کزین بهتر نمی ارزد

به هر تقدیر مطالعه دیوان حافظ سبب برطرف شدن مشکلات روحی و فکری است و از این منظر

می توان حافظ را روانشناس و طبیبی قابل دانست.....

شعرش هنر ، قلمش روان و کلامش آهنگین است و دیوانش همچون خورشیدی است که در

تاریکی های زندگی راهگشاست

اشتباه فلسفه :

اشتباه فلسفه ناشی از مسأله زمان است . هر پرسش فلسفی در زمان مشخصی بیان می گردد .

حال آن که عشق در زمان حال خود را بیان می کند . این است که برخی می گویند زندگی تنها

در زمان حال معنا دارد .

قبل از آفرینش عالم و در فضای وحدت محض ، زمان معنا نداشت . پرسش های فلسفی به دلیل اینکه در چیزی بی معنا (زمان) بیان می شوند ، غلط هستند زیرا زمان وجود ندارد و ماده یا ذهن است که زمان را می سازد .

عشق خود را بوسیله زمان نشان نمی دهد .

(پرسش های فلسفی ، خود نشان می دهد که مانعی در راه درک حقیقت وجود دارد و آن مانع همین پرسش های فلسفی که در زمان مطرح می شود.)

عشق سبب خلاقیت است و عشق سبب آفرینش جهان شد . حرکت جوهری همان عشق است .

محو سوالات فلسفی در ذهن سبب آرامش روحی - روانی فرد است و سبب درمان وی .

خداوند ، عشق است و بوسیله عشق خود را نشان می دهد . (عشق به فقرا ، عشق به دیگران و...)

فلسفه در اشعار حافظ:

حافظ فلسفیون و عقلا را می ستاید اما آنان را سردرگم و سرگردان می بیند و می گوید.

عقلا نقطه پرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند

فکر پشت فکر سبب سردرگمی در دایره ای است که انتهائی ندارد و سبب پریشانی انسان است....

مولوی نیز همچون حافظ ستایش کننده عشق است و می گوید :

بعد از این دیوانه سازم خویش را

آزمودم عقل دور اندیش را



این روش کار شعرای ایرانی است که از طریق سخن خویش گمراهی های عقل را شرح می دهند...

و نکته جالب این جاست که همین فکرهای زاید و فلسفی اساس تشویش و استرس انسان امروزی است.....

در جای دیگر می فرماید :

می خواه و گل افشان کن از دهر چه می جوئی

این گفت سحرگه گل، بلبل تو چه می گوئی



عشق یک لفظ نیست بلکه پویا است و پرجنب و جوش و دائما در حال تغییر

و فلسفه یک بازی انتزاعی و ذهنی است که ساکن و ثابت است

عشق تکرار ندارد و سبب شادی واقعی و درونی است و فلسفه سبب تشویش و عذاب و استرس....

هر انسان عاشقی در این دنیا به نوعی عشق را در جهان می پراکند:

بلبل به نواسازی حافظ به غزل گوئی

هرمرغ به دستانی در گلشن شاه آمد

عشق از بین برنده غم و اندوه است :

خاک بر سر کن غم ایام را

ساقیا برخیز و درده جام را

مولوی نیز می گوید:

از اندیشه و غم تو می باش بری

گر توخواهی زجنون بوئی ببری

همان گونه که یک فرد دیوانه و بی عقل درد ندارد و فکر رنج و غصه این جهان آزارش نمی دهد

،عاشقان نیز دیوانه اند و شیدا:

عقل اگر داند که در بند زلفش چون خوش است

عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیرما

خاموشی :

خدا همان عشق است و عشق را باذهن و عقل نمی توان شناخت...برای شناخت عشق باید عاشق

شد و این همان عاشق عشق شدن است و خاموشی مطلق:

تیرآه ما زگردون بگذرد حافظ خموش

رحم کن برجان خود پرهیزکن از تیرما

(ای انسان تسلیم باش و بیهوده صحبت نکن؛ حرف بیهوده برزبان راندن سبب ناآرامی و سلب آرامش توست..... سکوت توأم با آرامش است.)

عشق و زنده دلی :

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

دعا :

میکند حافظ دعائی بشنوآمینی بگو روزی ماباد لعل شکرافشان شما

(وقتی که عشق را تجربه کنی و به وصال حق برسی به بالاترین رموز هستی رسیده ای.

وقتی قائم به ذات شوی آن گاه روح پذیری..... مادیات و توهمات بیرونی و شهوات در برابر لعل
شکرافشان حق هیچ است

حافظ دعا نمی کند که صاحب پول شود و مادیات..... بلکه می خواهد که صاحب روح شود و لذت
زندگی در حال را تجربه کند.....(اشاره به آیه نفخت فیه من روحی-از روح خود در انسان دمیدم).

درمان :

اشعار حافظ دارای خاصیت درمانگری انسان است

این اشعار چنان آرامشی به انسان می بخشد که انسان خود را در فضای دیگری فارغ از تعلقات دنیوی می بیند....

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

حافظ انسان را به کناره گیری از مادیات و دلبستگی های دنیوی تشویق می کند:

نصیحتی کنمت یادگیر و در عمل آر که این حدیث زبیر طریقتم یادست

غم جهان مخور و پند من مبر از یاد که این لطیفه عشقم زهرروی یادست

تسلیم :

اکثر انسان ها در مواجهه با سختی ها و مشکلات صبور نیستند

تسلیم شدن در لحظه و مقاومت نکردن می تواند سبب آرامش شود .

مقاومت شامل موارد زیر می شود :

1- صحبت کردن (به صورت مداوم و بی وقفه)

2- دائما در حال انجام کاری بودن

3- دائما مطالعه کردن

4- عصبانی شدن

5- فکرهای بیهوده و برهم زنده آرامش

و کلا آنچه سبب بیماری می شود همین مقاومت هاست

و آن چه سبب آرامش و سلامتی است همین تسلیم شدن است

حافظ می گوید:

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم

لطف آن چه تو اندیشی ، حکم آن چه تو فرمائی

تسلیم شدن سبب سلامتی است و هر دو به یک معنی می باشند.....

تسلیم شدن سبب آرامش دل و سلامتی روان است

بیهوده سخنرانی کردن و یا زیاد فکر کردن خود سبب استرس است و تسلیم شدن و آرام بودن

سبب راحتی و آرامش اعصاب و روان.....

در این صورت تحولات بیشماری در زندگی رخ می دهد و نیروی عشق از انسان شروع به جاری

شدن می نماید.....

اختراعات مختلف، هنرهای ماندگار، کتب ماندگار به همین دلیل ماندگار شده اند

پس نیروی عشق عامل تحول، حرکت و دگرگونی انسان است و انسان بدون عشق، تنها دارای یک زندگی مصنوعی است

عشق سبب زایش و حرکت رو به جلو است همچون گلی که شروع به باز شدن می کند و طبیعتی که در فصل بهار نوزائی می کند عشق نیز تماما زایش و شکوفائی است و سبب صلح و آسایش در جهان می شود.....

عشق به خودی خود زیباست همچون چشمک زدن ستارگان و سوسو زدن آن ها در شب یا نگاه یک کودک

حافظ بدین دلیل انسان را دعوت به خاموشی می نماید زیرا عشق بوسیله خاموشی خود را بروز می دهدعشق قابل بیان بوسیله زبان نیست و از درون انسان جاری و ساری می شود.....